



مقاله ای که در ترجمه آن در اختیار خوانندگان قرار گرفته است، توسط **آندره مالین** نوشته شده و در شماره 16(1)، صفحات 187 تا 213 "**فصلنامه حقوق بشر**"، فوریه 1994، که از طرف دانشگاه جان هاپکینز انتشار مییابد، درج گردیده است.

برگردان از انگلیسی به فارسی: لیلی پناهی- جعفر بهکیش

مادرانی که ناپدید نخواهند شد

نه آینده ای وجود دارد و نه حالی، تنها گذشته مکررا و بی پایان خود را همچنان تکرار میکند.
یوجین اونیل¹

مقدمه:

رنه اپل بانوم داستان خود را در باره سه فرزندش که در تابستان و زمستان 1976 ناپدید شدند، مکررا بیان کرده است. در اگوست آنسال پسرش لوئیس، دانشجوی روانشناسی، هنگام خروج از دانشکده پزشکی ناپدید شد. در دسامبر همان سال یک واحد کماندو ارتش آرژانتین پسر دیگرش کلادیو و دخترش لیلا را که در پوتادل (اوروگوئه) مشغول تحصیل بودند، ربودند.²

در آغاز و در طول جستجوی رنج آور خود برای یافتن اطلاعات، رنه داستان خود را برای تعداد بیشماری از مقامات آرژانتینی تعریف کرد. بعدها او تراژدی خود را با فعالین حقوق بشر که تلاش میکردند یاری کنند، دانشگاهیان که در صدد درک موضوع بودند و روزنامه نگاران که حقیقت را جستجو میکردند، در میان گذاشت. بازگو کردن این داستان هیچگاه آسان نبوده است؛ او میگوید صحبت کردن در مورد بچه هایش همواره او را میآزارد. ولی از زمانیکه تمام چیزهای با ارزش او غارت شده بود، گفتن داستانش او را در پیوستن با دیگر مادران سرگشته از معمای حل نشدنی که رژیم نظامی آرژانتین برایشان به وجود آورده بود، یاری کرد. مادرانی با داستان مشابه. هنگامیکه مادران تراژدی خود را با یکدیگر سهیم شدند، دریافتند که وحشت و رنجشان نیز مشترک است. در کنار هم، زندگی آنان در یک سؤال موثر که دائما بگوش میرسید، خلاصه شده بود: فرزندان ما کجا هستند؟ در کنار هم، داستان آنان خاطره جمعی ماندگاری است برای ملتی که کوشش میکند فراموش کند.

از ورطه تاریک ابهام سرنوشت فرزندانشان، نوع جدیدی از جنبش حقوق بشر پا گرفت. جنبشی بسیار شخصی، غیرقابل مذاکره و بی پایان. مادران پلازا میو در آرژانتین بعنوان متنقدترین جنبش مادران شناخته شده است، بعد ها جنبش های مشابهی در سراسر آمریکای لاتین در سالهای 1970 و 1980، و اخیرا در سری لانکا خود را سازمان دادند.³

بطور مشخص مادران رنج خصوصی خود را، در زمانی که کسی جراتش را نداشت، برای تقابل با دیکتاتوری نظامی علنی کردند. خانواده های آنان سرکوب شد و به غارت رفت، آنها دیگر نمیتوانستند تنها نقشهائی که بلحاظ فرهنگی برعهده داشتند، ایفا کنند؛ آنها می بایست نقش جدیدی را ارایه میکردند. بر اساس مفاهیم دیرینه از مادری و خانواده و به دلیل نوع متمایزی از سرکوب مجاز دولتی که جوانان را به ورطه فراموشی میافکند، این مادران خود را دگرگون ساختند. با استفاده از نظریه سنتی مادری، آنها مفهوم مادری جمعی متعهد به حقوق بشر را خلق کردند.



هر چند، دولتها مخالفین خود را نابود میکردند، همزمان مخالفان قدرتمندی در جنبش‌های رو به رشد حقوق بشر خلق میکردند. مادران آرامش ناپذیر بودند. آنان، برانگیخته از فقدان فرزندانشان، بسیار قاطعتر، مشتاق‌تر و با تفکری بمراتب عمیق‌تر از هر جنبش مخالف ایدئولوژیک یا سیاسی بودند.

برخی از مطلعین اینگونه بحث میکنند که جنبشهاییکه از اقدامات مادران برای یافتن دختران و پسرانشان شروع شد، به یک ایدئولوژی سیاسی متعهد به دفاع از حقوق بشر بدل گشت.⁴ این نظر از برخی جهات صحیح است. ولی بیشتر مادران خود را سیاسی به حساب نمی‌آورند. همانطوریکه رنه ایل بائوم گفت، "در مورد سیاسی شدن مادران پلازا مایو بسیار گفته شده است..... من تکرار میکنم که ما این جنبش را آغاز کردیم و ادامه خواهیم داد به دلیل اینکه مادر هستیم و فرزندانمان ناپدید شده اند."⁵

شانزده سال از ناپدید شدن فرزندان او میگذرد، ولی رنه ایل بائوم و سایر مادران تظاهرات عمومی خود را هر پنج شنبه در ساعت 3:30 بعد از ظهر در پلازا مایو ادامه میدهند. ابتدا و مهمتر از همه رنه به عنوان مادر لوئیس، کلادیو و لیلیا خود را متعهد به زنده نگاهداشتن یاد آنان میدانند. با اینکه مملو از رنج شخصی خویش است، رنه ایل بائوم نه تنها برای فرزندان خود که برای تمام فرزندان ناپدید شده تظاهرات میکند، برای عدالت و کرامت بشر. او جری از مادری جمعی است که متعهد به یادآوری گذشته، و حصول اطمینان از عدم تکرار نقض اینچنینی حقوق بشر است.

با استفاده از مادران پلازا مایو بعنوان مدل و استعاره برای سایر گروهها در منطقه، این مقاله در مورد دگرگونی مادران به فعالین حقوق بشر، و کشف بنیادهای شخصی، سیاسی و فرهنگی برای این دگرگونی بحث خواهد کرد. چگونگی استفاده مادران از تصورات فرهنگی مادری بعنوان سپر و اسلحه در مبارزات خود که نه تنها به دگرگونی خودشان، بلکه به تغییر شناخت دیگران از آنها منجر گشت، بررسی خواهد شد. در انتهای مقاله، تاثیر این جنبشهای حقوق بشری و علت ماندگاری آنها حتی پس از جایگزینی رژیمهای نظامی با دموکراسی، بحث خواهد شد.

مادر بودن - پرستش مادر

{ عشق مادر من، بانوی کوچک پیرو زیبای من، که بخاطر بی گناهیهایش لایق تکریم است.
مانند روشنائی فانوس در خیابان زندگی من بود.⁶

در خلال یکدهه بعد از فتح مکزیکو، یک فرد سرخپوست بنام خوان دیگو روحی از "مقدسترین مادر خدا" روی تپه ای در شمال مکزیکو سیتی دید. در اواسط قرن هفدهم آنچه که خوان دیگو دیده بود بعنوان روح واقعی مریم باکره در دنیای جدید شناخته شد. نامیدن "بانوی گوادالوپ ما"، که فاتحان و مردم بومی هر دو این مادر باکره مقدس را پذیرفته اند، نشان میدهد که جاذبه او تقسیمات فرهنگ سنتی و مرزبندیهای طبقاتی را در نور دیده است. در جریان جنگ استقلال مکزیک، مردم حمایت "بانوی گوادالوپ ما" را طلب میکردند. یک قرن بعد، پاپ پی پنجم اعلام کرد که مادر باکره حامی تمامی امریکای لاتین است.⁷

بانوی گوادالوپ ما احتمالاً برای اولین بار در مکزیکو ظاهر شده است، ولی مانند مریم باکره، اوسمیل پذیرفته شده ای در سراسر امریکای لاتین شد.⁸ در سراسر منطقه، اینکه زن نمونه ادامه ای از او باشد، پذیرفته شده است - نه تنها یک باکره بلکه یک مادر. مادری، تثبیت شده ترین موضوع در الهیات شفاعت باکره است. معمولاً او بعنوان مادری زمینی، مملو از عشق مادرانه به نوع انسان تصویر شده است. مادر باکره که بخشنده، مهربان و نجیب است با خصوصیات مادرانه ی لطف و بخشندگی توصیف شده است. تمام انسانها فرزندان او هستند؛ و او را پرستش میکنند.⁹ در هر دو شاخه کاتولیک و پروتستان، زنانگی به عنوان نقش مادرانه ی زنان تعریف شده است.¹⁰ نقش طبیعی برای جنس مونث، مادری تعریف شده است و به تبع آن تفوق در خانواده.



با اینکه اصل و اساس آن مذهبی است، تکریم مادری جامعه سکولار آمریکای لاتین را نیز متمایز کرده است.¹² السا چینی در "مادر فوق العاده" اینگونه بحث میکند: برای قرن‌ها، مادری تنها نقش مجاز برای زنان بود. "صرفنظر از جایگاه اجتماعی او، اصلیتش ارزش زن در تولید بچه بود. زنی که از دواج کرده و بچه دار نشده بود مورد ترحم قرار می‌گرفت، زنیکه اصلاً از دواج نکرده بود تحقیر میشد."¹³

اولین استیونس در مقاله خود بنام "مریم گرائی: روی دیگر مرد گرائی"، مفهوم مریم گرائی را در رابطه با مردگرائی برای مردان بررسی میکند؛ نوعی از "تکریم مادر" که خصوصیتی از زن به عنوان مادر، مانند تفوق اخلاقی، قدرت روحی و ظرفیت بی‌نهایتی از فداکاری و فروتنی¹⁴، را گرامی میدارد. طبق نظر استیونس، ریشه‌های مریم گرائی، عمیق و در سرتاسر آمریکای لاتین گسترده است و ناشی از "ترسی بدوی از توانائی زن در تولید موجود زنده بشری از درون بدن خویش است." او اضافه میکند:

برای مردان و زنان نخستین که سؤال هستی‌شناسانه "من از کجا آمده‌ام؟" را در ساده‌ترین حالتش مطرح کردند، پاسخ همواره ساده به نظر می‌آمد و بر اساس شواهد موجود، زنان را بعنوان تنها منبع زندگی تجلیل میکردند.¹⁵

به عنوان اعطا کننده زندگی، مادر بلحاظ احساسی، عقیدتی و روانشناختی در مرکز خانواده قرار دارد. او مقدس، ناب و فراتر از همه، متعهد به نگهداری از فرزندان و دفاع از آنان در تقابل با پدربسالاری پدر قهار است. مادر در مقابل تمام فشارها و مشکلات خانواده، مدافع و میانجی است.¹⁶

آرژانتین‌جائیکه مادران پلازا مایو در آن پا گرفتند، یکی از بهترین مثالهای پرستش مادران است. مادر آرژانتینی فراتر از یک تصور برای احترام گذاردن است، او خود نشانه یک ملت است. تقریباً در هر شهر آرژانتین یک مجسمه از مادر در میدان مرکزی وجود دارد.¹⁷ تانگو که وسیعاً بعنوان بیان موزیکال روح آرژانتین شناخته میشود، همواره مادر را در نقشی مثبت و مقدس به تصویر میکشد.¹⁸

در آرژانتین، موقعیت مادر بندرت مورد استهزا قرار میگیرد. جفری هیلسون اثر در اثر خود به نام: "پرهیزگاری مریم گونه بعنوان یک فاکتور اجتماعی-فرهنگی در آرژانتین" به تفکری اشاره میکند که "هاله ای از تقدس در اطراف مادر ساخته است..."¹⁹ بنا به گفته جولیو مالفود، "به مادرم قسم میخورم"، اشاره به "نیروئی شبه مقدس در این سوگند"²⁰ دارد. "مشکل بتوان در جایی" به جز آرژانتین "با مردمی رویرو شد که تقدس مادری از چنین اهمیتی در میان آنان برخوردار باشد."²¹

به طرق مختلف، ستایش از مادر به عنوان ارزشی متحد کننده در جامعه آرژانتین عمل و از مرزهای طبقاتی عبور میکند.²² طبق نظر اتر "داشتن تصویری روشن و شفاف از مادرانشان، علیرغم آنکه پدری بالای سرشان بوده است یا نه، تجربه مشترک میلیونها آرژانتینی است."²³ "این از جمله چیزهایی است که میتواند ... رابطه اعتبار مادر و اهمیت خاصی که مردم برای او قائل هستند، را نشان دهد."²⁴

حتی زنانیکه مادر نیستند اغلب با خصوصیات مادری، غریزه مادری که در تمام زنان به ودیعه نهاده شده است، بها داده میشوند. در یک سخنرانی مبارزاتی برای احراز فرمانداری بوئنوس آیرس که شنوندگان آن زنان بودند، یک کاندیدای حزب رادیکال گفت: "مردانیکه این ملت را هدایت میکنند به حس حمایتی نیاز دارند که تنها شما میدانید چگونه آنرا ارزانی کنید."²⁵

اثر، توجه ملی بیش از حد به مادری را اینگونه شرح میدهد: نهایتاً مشخص است که مادر آنجاست و فرزندان خود را خواهد گرفت، و به آنها نیرو خواهد داد تا دوباره به جهان نا امن بازگردند. باکره با آغوشی سرشار از مهر و محبت، هویت ملی آرژانتین را پاس میدارد. او



نشانه ای از آرژانتین است که از تشنجات اجتماعی و تغییرات بزرگ سیاسی رنج میکشد. او نشانه جامعی از معنای انبوه روابطی است که بقا را الزام آور کرده و به زندگی روزانه معنا می بخشد.²⁶

تجلیل از مادری تنها به امریکای لاتین محدود نمی شود. برای مثال در سری لانکا، جائیکه دو گروه از مادرانیکه برای حقوق بشر مبارزه میکنند در سالهای 1990 سر بر آوردند، روشن است که پرستش مادر وجود دارد. او (زن سریلانکائی) آموزش داده میشود که مادری را بعنوان رفیع ترین حالت و اقیعیت وجودی خود بپذیرد. نقش مادر به عالیترین وجهی ستایش شده است و مقام یک همسر بارور، نجیب و زیبا بسیار رفیع است.²⁷

به عنوان یک فرهنگ بودائی، مریم باکره در سریلانکا یک ایده آل نیست، ولی موضوعات زندگی و باروری عموماً با مادر باکره که در سین هالی وجود داشت همراه است. شاید برانگیزاننده ترین نشانه از تجلیل سنتی مادری در سریلانکا مراسم سرریز کردن شیر باشد که به شکلی موثر در سراسر روستاهای کشور انجام میشود. در این مراسم شیر نارگیل را در ظرفی گلی میجوشانند تا سر رود.²⁸

شیر در فرهنگ سینهالی دارای اهمیتی عرفی و مذهبی است. شیر پیوند بیولوژیکی بین مادر و فرزند است. به لحاظ فرهنگی غائی ترن شکل تغذیه است. این خون مادر است که بوسیله گرمای بدن مادر به شیر تبدیل شده است. فراتر از آن شیر نشانه خصوصیات مادرانه باروری، گرما، تغذیه و امنیت است. مراسم سرریز کردن شیر، تجلیل از خواص زندگی بخش مادران و توانائی طبیعی آنها در ارزانی سلامتی و کامیابی به نوع بشر است.²⁹

ولی چه میشود اگر عملکرد دولت نقش طبیعی مادر را انکار کند؟ چه میشود اگر دولت خانواده را که بسیاری زنان خود را با آن تعریف میکنند نابود کند؟ چه بر سر مادران خواهد آمد؟ هزاران مادر در آرژانتین، شیلی، اوروگوئه، برزیل، السالوادور، گواتمالا، نیکاراگوئه و اخیراً سریلانکا- مجبور شدند به این سوالات که مذهب و جامعه نتوانسته بودند جوابی به آن بدهند پاسخ گویند. آنها با عمل خود پاسخ دادند.

ناپدید شدن فرزندان

مردن و ناپدید شدن در آرژانتین بهائی است که باید پرداخت شود تا آرژانتینیها بتوانند در صلح و افتخار و آزادی زندگی کنند. ما افتخار میکنیم که نیروهای شیطانی را نابود کردیم.
ژنرال ویدالا، آرژانتین³⁰

"ناپدید شدن یعنی محو شدن، نابود شدن، گم شدن"، این به معنی بی خبری کلی و بدون شرح درباره چیزی یا کسی است.³¹ حکومتها از ناپدید کردن مردم برای سرکوب استفاده کرده اند. در جائی که چنین سرکوبی وجود داشته و بویژه آنجائی که تعداد زیادی از جوانان هدف بوده اند، جنبش مادران سر برآورده است.

قبل از آنکه ناپدید شدگی پدیده ای حقوق بشری بشمار آید، آدم دزدی در آلمان نازی متداول بوده است. هیتلر دستور داد تا هرکسی که به اتهام "به خطر انداختن امنیت آلمان" دستگیر شد "در پوشش تاریکی شب"³² منتقل شود. ناپدیدکردن زندانی بدون هیچ ردپائی و عدم ارائه اطلاعات درباره محل و یا سرنوشت زندانی به "تقدیر شب و مه" شناخته میشد.³³ بنا بر آنچه که هیتلر میگوید، مجازات مرگ شهید بوجود میآورد؛ فرماندهی عالی آلمان تصمیم گرفت که تنها راهی که بطور موفقیت آمیز مرعوب میسازد، حصول اطمینان از اینست که وابستگان "مجرم" و مردم، در مقیاس بزرگتر، سرنوشت او را ندانند.³⁴



آمریکای لاتین و سریلانکا مثالهای کامل و جاری از "تقدیر شب و مه" در روزگار مدرن هستند. ریشه لغت حقوق بشری "ناپدید شدگی" از یک کلمه اسپانیایی است. برای اولین بار این لغت برای توصیف عملکرد دولت گواتمالا که در مقیاس بزرگ در اواسط دهه 60 صورت گرفت، بکار برده شد. در سالهای 1970 ناپدیدشدگی تحت دیکتاتوری نظامی کشورهایی مانند برزیل، اوروگوئه و شیلی اوج گرفت و در آرژانتین در انتهای دهه 70 به بالا ترین حد خود رسید.³⁵ در اوایل دهه 80 حکومتهای ال سالوادور، گواتمالا و پرو کشتار و ناپدید کردن گسترده را تشویق و شمارناپدید شدگان و مقتولین را به اوج خود در حدود 90000 ناپدید شده از 1964 در آمریکای لاتین رساندند.³⁶ در چند سال گذشته تخمیناً 40000 ناپدید شده در سریلانکا وجود داشته است.³⁷

ناپدید شدگی یک شکل از تروربسم حمایت شده دولتی شد، که ریشه در چهارجوب ساختار سیاسی و اجتماعی این کشورها داشت.³⁸ این قانون زیرزمینی رایج و بوروکراتیک بود: یک دسته از مردان با لباس شخصی، تا دندان مسلح و در اتومبیلهای فورد بدون شماره سر میرسند. آنها وارد خانه یا محل کار قربانیان خود شده و آنها را توقیف میکنند. اسلحه ها و ورود سیستماتیک آنها نشان میداد که آدم ربایان، تروریستهایی از یک کشور عقب مانده و تحت سلطه نبودند، آنها در ارتش و یا نیروی پلیس کار میکردند. آنچه که اغلب به عنوان برنامه ضد شورش بر علیه جنبش های مخالف و گروههای چریکی شروع میشد، در بسیاری از کشورها به مبارزه وسیع برای از بین بردن هر کسی که بنظر میرسید تروریست و یا خرابکار باشد تبدیل میشد. بطور کلی حکومت این مفاهیم را وسیعاً تعریف کرده بود. ژنرال ویدلا، که حکومت آرژانتین را از طریق کوتائی در سال 1976 به دست آورده بود، گفت: "تروریست تنها شخصی با اسلحه یا بمب نیست، بلکه کسی است که تفکری را پخش میکند که مخالف تمدن غربی و مسیحی است."³⁹

از حدود 30000 نفری که در آرژانتین ناپدید شده اند تنها چند صد تن از آنان واقعا تروریست بودند. طبق نظر تکس هاریس، منشی ارشد سفارت آمریکا که وظیفه نظارت بر حقوق بشر را در آرژانتین برعهده داشت، اکثریت عظیمی از ناپدید شدگان "خرابکاران قهوه و شراب، بچه هایی که در کافه ها در باره ایده آلهای سوسیالیستی و اینکه چگونه باید کشور تغییر کند حرف میزدند. آنها شکارهای آسانی بودند." "اگر به صد تن از آنها کارتی فرستاده میشد که در آن درخواست شده بود که بیایند و خودرا تسلیم کنند، 95 نفر خودرا معرفی میکردند."⁴⁰

براستی اکثریت بالائی از ناپدید شدگان جوانانی بین 20-35 سال، عموماً باسواد و بلحاظ سیاسی آگاه و آرمانخواه بودند. در بیان تراژدی این عمل، رنه اپل باثوم از قول دختر گمشده اش، لیلیا میگوید: "این طبیعی است که وقتی جوان هستی آرمانخواه باشی، وگرنه پیر هستی."⁴¹

هاریس سوی دیگر عمل ناپدید کردن را بیان میکند:

یکی از جاسوسهای ارتش شحصاً به من گفت که تراژدی واقعی عملیات آنان این بود که نیمی از مردمی که حذف شدند حتی بامقیاسهای خودشان هم بیگناه بودند. درمقایسه با طی مسیر قانونی، کشتن آنان آسانتر مینمود، زیرا کمتر مخاطره آمیز بود.⁴²

در سریلانکا تروربسم حمایت شده دولتی هنگامی شروع شد که جنبش انقلابی بنام جبهه آزادی خلق (جی وی پی) بطور فزاینده ای مصمم شد که حکومت سریلانکا را با استفاده از تاکتیکهای تروریستی مدل خمرهای سرخ برکنار کند. دولت تصمیم گرفت که متقابلاً بجنگد و پلیسهای را که همسر و فرزندانشان بوسیله (جی وی پی) کشته شده بودند، برای انتقام مرگ آنها بسوی تروریستها فرستاد، برای "انجام هر چه که لازم بود".⁴³ مانند آمریکای لاتین، بزودی هر کسی که احساسات ضد حکومتی یا رابطه دوری با (جی وی پی) داشت "ناپدید" میشد.

در تمام موارد وقتی وابستگان کوشش میکردند که بفهمند چه اتفاقی افتاده با جواب سربالا روبرو میشدند. آنها به ایستگاههای پلیس، زندانها و دفاتر دولتی مراجعه میکردند، ولی هیچ اطلاعاتی درباقت نمیکردند. مامورین،



دستگیری و ابستگان آنان و اینکه از سرنوشتشان اطلاعی دارند را انکار میکردند. احکام احضاریه هیچ نتیجه ای نداشتند. همانند همدردانشان در آمریکای لاتین، و ابستگان، خود را در موقعیت کافکائی می یافتند: آنها باید به مامورینی که از همان ابتدا آدم ربائی را انکار میکردند، دزیده شدن دختر یا پسرشان را اثبات مینمودند. آدم ربایان قابل شناسائی نبودند، نظامیان دادگاهها را کنترل میکردند، ارتش اخبار را سانسور میکرد، و پلیس مانند نیروهای مسلح، حتی به قانون ضد شورش موجود هم تمکین نمیکرد.⁴⁴

عدم جوابگوئی مامورین و نامعلوم بودن سرنوشت قربانیان، ناپدیدشدگی را در چابگاهی منحصر به فرد در میان موارد نقض حقوق بشر قرار داده و آنرا بویژه برای بستگان قربانیان دشوار کرده است.⁴⁵ هنگامیکه چند بدن قابل شناسائی ناپدیدشدگان در گورهای دسته جمعی در آرژانتین و شیلی کشف شد و برخی نجات یافتگان داستان خویش را بیان کردند، جامعه حقوق بشر معنی یکپارچه ای از "ناپدید شدگی" را تدوین کرد: "شکنجه، بدرقتاری و قتل".⁴⁶ ولی بسیاری از اجساد پیدا نشدند و بسیای از قربانیان دیگر دیده نشدند. از دید حقوق بشری واضح است که ناپدیدشدگان تنها قربانیان نبودند، بلکه خانواده ها بی اندازه آزار دیده و در بسیاری مواقع هدفهای اصلی سرکوب حکومت بوده اند.⁴⁷

بسیاری از متخصصین اظهارمیدارند که ابستگان فرد ناپدید شده بطرز ویژه ای رنج میکشند، زیرا آن فقدان با ابهام تشدید میشود. هلمن فرنز، زمانیکه با عفو بین الملل آلمان همکاری میکرد گفت: "وقتی که فردی که دوستش داریم ناپدید میشود، خانواده نه تنها با فقدان او، بلکه با اضطراب همیشگی عدم دریافت نشانه ای از فرد گمشده که با گذشت هر روز عمیقتر میشود، باقی میماند".⁴⁸

اثر روانشناختی انکار آگاهی از مرگ کسی که دوستش داری و فراتر از آن نهایت بی کسی، میتواند رنج آور و تضعیف کننده باشد. این حقیقت خرد کننده فقدان است، که همراه با ابهام مرگ، خانواده ناپدید شده را می آزارد. نتیجه آن نوعی شکنجه روحی است که بدنبال خود بیکی و احساس ناامیدی را به همراه دارد.⁴⁹ طبق نظر متخصصین روانشناسی، سوگواری نقشی قاطع در بهبودی و کمک به سوگوار برای تطبیق او با فقدان ایفا میکند.⁵⁰ به شکلی غیر انسانی، بیکی مادران ناپدیدشدگان انکار شده است، همچنانکه "اندوه آنها به پایان نرسیده است، درد آنان ناگفته باقی مانده است و جرم گناهکاران کفاره نگردیده است".⁵¹

مادران جستجوگر

صدائی در اما شنیده شد، به تلخی گریان و سوگوار، این راشل است که بر فرزندان خود مویه میکند، لداری و تسلی نمی پذیرد، زیرا که آنها دیگر نیستند.⁵²

پسر لوئیزا کوستا، نویل آریل ملو کوستا، 32 ساله بود که در سال 1976 در آرژانتین ناپدید شد. حال، او در دنیائی از ابهام زندگی میکند: "من نمیتوانم بگویم پسرم زنده است، که آن تصویری بیش نیست و نمیتوانم بگویم او مرده، فقط نمیدانم چه بر سر او آمده است".⁵³

لوئیزا کوستا یکی از هزاران مادر در سرتاسر آمریکای لاتین است که فرزندان ناپدید شدند و سرنوشت آنها مانند رازی برای آنان باقی مانده است. تاثیر روانی عمیق و ماندگار آن است که مادران را به فعالین حقوق بشر تبدیل کرده است.

با انکار آگاهی و مسئولیت در مورد ناپدیدشدگان، حکومت سیستمی بوجود آورده است که گویا قربانیان هرگز وجود نداشته اند.⁵⁴ اسناد و مدارک به دلیل ساده ای بکار نمی آیند: "بدنی وجود ندارد".⁵⁵

در مقاله "روز مادر"، آریل دورفمان چگونگی تاثیر این موضوع بر مادر را بررسی میکند:



فرد گمشده را ابهامی فراتر از مرگ احاطه کرده است. چیری که نهایتاً انکار میشود، تولد او است و اینکه او مادری داشته‌اش. اگر او هرگز نبوده است... چیزی که واقعا غارت میشود، مفهوم مادری است. مانند آن است که همه آن زمانی که مادر برای به دنیا آوردن هر کدام از ناپدید شدگان درد کشیده است را از صفحه روزگار پاک کرده باشند.⁵⁶

مانند آلمان نازی، رژیمهای نظامی آمریکای لاتین کوشش کرده اند که قربانیان خود را به "شب و مه" بفرستند. مادران آن قربانیان ناگزیر بودند به عنوان مادر، فرزندان را از فراموش شدگی نجات دهند.

دکتر مانورانی سارواناموتو، مادر روزنامه نگاری بنام ریچارد د-زویسا (او در فوریه 1990 در سریلانکا ناپدید شد و جنازه او که آثار اصابت چندین گلوله را بر خود داشت به فاصله کوتاهی بعد از آن در کنار ساحل کشف گردید)، گفت:

من خوش شانس ترین مادران سریلانکا هستم چون بالاخره پیکر پسر من را بدست آوردم. من توانستم برای ریچارد تشییع جنازه خوبی ترتیب دهم و هر چند بسیار سخت بود، بالاخره دریافتم که واقعا مرده است. هزاران مادر هستند که نمیدانند و فقط انتظار میکشند.⁵⁷

با این کلمات سکوت مادران سریلانکائی به انتها رسید و جنبش وسیعی شامل 25000 تن از مادران ناپدیدشدگان سریلانکائی آغاز شد. رژیمهای سری لانکا و آمریکای لاتین با تمرکز سرکوب بر علیه جوانان، حنبشی توده ای از مادرانی را به وجود آورد که علیرغم اختلافات طبقاتی، شیوه زندگی و ارزشهایشان در یک مسئله مشترک بودند: آنان مادران بچه های ناپدید شده بودند.

چرا مادران؟

چرا مادران و نه پدران به حرکت درآمدند، سازمان یافتند و از طرف فرزندان گمشده شان به مقابله با ارتش پرداختند؟ پاسخ مجموعه ای است از دلایل احساسی، فرهنگی و عملی.

" مردان نمیدانند مادر بودن و گریه کردن برای فرزند بعنی چه؟"، این قسمتی از شعر یک زن اکوادوری ست.⁵⁸ در اساس و از جنبه احساسی، میتوان در باره انگیزه مادران برای مبارزه با رژیم نظامی که از رابطه یگانه بین مادر و فرزندش ناشی میشود، بحث کرد.

دیگری خاطر نشان میکند دلیل توانائی اعطا زندگی، مادر قابلیت بیشتری برای دفاع از آن دارد.⁵⁹ در نامه ای از یک مادر نیکار آگوائی به دخترش میخوانیم: " مادر تنها کسی که می زاید و از فرزندش مواظبت میکند نیست، بلکه مادر درد تمامی فرزندان را احساس میکند و درد تمامی مردم را، مثل اینکه از رحم خودش زاده شده باشند..."⁶⁰

در زمینه عملی، واقعیت های مختلف اجتماعی در درگیری مادران، به جای پدران، سهیم هستند. برای مثال در آرژانتین، مردان نان آور خانواده هستند، بنابراین زمانی برای جستجو کردن فرزندان، آنچنان که مادران انجام داده اند، ندارند. در کشورهایی مانند نیکار آگوا، شمار زیادی از مادران بدون همسر که با فرزندان آنها تنها گذارده شده اند، دیده میشوند.⁶¹ بنابراین فقط مادران باقی میمانند که فرزندان را جستجو کنند.

ماریسا ناوارو، در مقاله خود بنام "موضوع شخصی، سیاسی است" اینگونه بحث میکند: تاثیر ناپدیدشدگی ها روی مادران بصورت قابل توجهی با آنچه که در پدران دیده میشود متمایز است. پدران برای پذیرش سرانجام ناپدیدشدگی بسیار آماده تر از مادران هستند. بعد از مدتی آنها واقعیت دیوار غیر قابل نفوذی که به وسیله ارتش کشیده شده باور کرده و بهبودی پافشاری کردن برای حصول اطلاع از



اینکه چه اتفاقی برای فرزند ناپدید شده اش افتاده است، را پذیرفتند. آنها هر آنچه که در توانشان بود انجام دادند، این تفکر باعث شد که از مقابله آشکار با ارتش احتراز کنند.⁶²

از سوی دیگر ناوارومینوسد، مادران تسلیم شدن به فقدان فرزندانشان را مطلقاً رد میکنند. اگر چه آنها بلحاظ اجتماعی عملکردی نداشته و مطیع بوده اند، تاثیر متضاد ناپدیدشدگی بر آنان، عاملی بود که مادران را به عمل واداشت.

نهایتاً، پدیده مادران سازمان یافته برای حقوق بشر، نتیجه مستقیم طبیعت سرکوب بود. ناپدید شدگی که با اعمال زور صورت گرفته بود، برای اختناق مخالفین بود، ولی اینطور نشد. بجای آن مخالفت جدیدی در مادرانی که نقش سنتی ماندن خاموش و تنها در خانه را، رد کرده بودند ایجاد کرد. چرا که تقدس خانواده های آنان به یغما رفته و ویران گشته و از فرزندانشان، از معنای وجودیشان، محروم شده بودند. زندگی آنان به عنوان یک مادر معنی خود را از دست داده بود؛⁶³ این مادران برای بدست آوردن دوباره آن هویت حرکت کرده بودند.

دگرگونی:

من غرق شده ام، آه پسر م

من سرگشته ام از عشق

و نمیتوانم تحمل کنم

که من در گوشه امن خودم باشم

و تو بر صلیب چوبی

من در خانه و تو در گور⁶⁴

تصویر زن آمریکای لاتینی تقریباً از مادر دولارسا، تمثیل سنتی و مذهبی از زنی که برای پسر گمشده اش اشکریزان سوگواری میکند، غیر قابل تشخیص است.⁶⁵ برای مادرانی که فرزندانشان ناپدید شده اند، زندگی بفوریت بدو قسمت بسیار متفاوت تقسیم شده بود: قبل و بعد. هیچ چیزی هرگز مثل قبل نمیشود. آنها هرگز همان نخواهند شد. آنها مطلقاً به سوگواری رضایت ندادند.

زنان خانه دار طبقه متوسط، کارگر، مادران بدون همسر، دارا و ندار، کاتولیک و پروتستان و یهودی - آنانیکه عادت داشتند قوانین و قدرت حاکم بر جامعه را بدون چون و چرا بپذیرند، به نبرد برای یافتن پاسخ سؤال "چه برسر فرزندانمان آمده است"، و دفاع از حق زندگی فرزندانشان در مقابل رژیم که کوشش میکرد وجود آنها را انکار کند، پیوستند.

مادران پلازا مایو استعاره ای شدند برای هزاران آمریکای لاتینی که جرات کرده بودند به تروریسم دولتی اعتراض کنند.⁶⁶ آنها نخستین افرادی بودند که برای مقابله با دیکتاتوری حاکم بر کشورشان اقدام کرده بودند؛ برای بر پا کردن قوانین زندگی بر علیه دولتی که ارزشهای زندگی بشری را زیر پا گذارده بود و کوشش برای بیدار کردن "جامعه ای که شریک جرم خاموشی در مقابل این وحشتها بود".⁶⁷



علاوه بر مادران آرژانتین که جنبش خود را در سال 1977 شکل دادند، مادران، جنبش حقوق بشر را در شیلی در سال 1974 سازمان داده و تقریباً در همان دوران مادران برزیلی، اوروگوئه ای، گواتمالائی و هندوراسی بپا خواستند. در سال 1981 گروهی در السالوادور و در سال 1990 در سریلانکا به حرکت در آمدند.

با اینکه آنها وحشتزده بودند، به خانه های خود بازنگشتند. زیرا آن فضای خصوصی هیچ تسلی خاطر و معنائی برای آنان نداشت. یک مادر سریلانکائی گفت: "ما مدتهای زیادی در وحشت زندگی کرده ایم، با حریف روبرو شدن بازگشت به زندگی است، اگر ما در خانه بمانیم مانند زنان دیوانه خواهیم بود."

با دگرگونی نقشهای مادرانه شان، آنها در انظار عمومی ظاهر شدند، دولت را به مبارزه طلبیدند و از مرزبندیهای مصنوعی گذشتند و سوگواری خصوصی خود را به مسئله سیاست عمومی بدل کردند⁷⁰ یک مادر آرژانتینی میگوید: "ما از شستن و اطوکنشی و آسپزی به خیابانها آمدیم تا برای زندگی فرزندانمان بجنگیم."⁷¹ در جستجوی عمومی برای فرزندانمان، وحشت فلج کننده شان به نیرویی اصلی برای تغییر و نجات فرزندانمان از ورطه فراموشی تبدیل شد.⁷²

بنظر میرسید تقریباً همه مادران با ترتیب یکسانی یکدیگر را پیدا کرده و گروهشان را تشکیل داده باشند. همزمان با جستجوی فرزندانمان در دفاتر دولتی و مقابله با انکار یکسان و عدم پاسخگویی به درخواستشان، به سئوالشان و احکامشان. ماریا آدلا گارد د انوتوکولنز، زمانیکه پسرش دانیل در نوامبر 78 در آرژانتین ناپدید شد، از هر کسی که به فکرش میرسید یاری جست. او حکم احضاری را نشان داد و به دفتر پلیس مراجعه کرد و به عفو بین الملل متوسل شد. او کمک کلیسا را درخواست کرد. روزی، در حالیکه منتظر رئیس کلیسا بود آژوچنا ویلافلور وینچنتی، مادر چهار فرزند را که یکی از آنها ناپدید شده بود، ملاقات کرد. آنجا بود که آژوچنا پیشنهاد کرد: "ما داریم و قتمان را تلف میکنیم این جایی نیست که ما باید بدنبال فرزندانمان بگردیم، ما باید به پلازا مایو برویم....."⁷³

پلازا مایو به عنوان محل انتخاب شده برای تظاهرات، همواره از طرف مقرر حکومتی آرژانتین از قرن هجدهم اهمیت داشته است. زنان دیگر کشورها هم محل سمبولیکی را انتخاب کردند. در شیلی، زنان خود را به نرده های ساختمان قانونگذاری ملی که منحل شده، زنجیر میکردند؛ در السالوادور زنان در کلیسا بست می نشستند.⁷⁴ مادران سریلانکائی جلسات ملی و راهپیمائی عمومی ترتیب میدادند.

مادران آرژانتینی برای نخستین بار در 30 آوریل 1977 در پلازامایو دست به این کار مخاطره آمیز زدند. ابتدا آنها یک گروه 14 نفره بودند که مطمئن نبودند چکار باید کرد. رنه اپل بانوم توضیح میدهد: "وقتی ما برای اولین بار در پلازا یکدیگر را ملاقات کردیم، یک گروه بی قدرت بودیم. مردم به ما میخندیدند. وقتی باران بارید، ما شبیه دسته ای از سرهای پوشیده با دستمالهای سفید بودیم."⁷⁵ در فیلم "مادران پلازا مایو"، اپل بانوم و دیگر مادران از اینکه چگونه وسیعاً به مبارزه با رژیم نظامی پرداختند صحبت کرده اند. رنه گفت: "این طور نبود که ما نمی ترسیدیم، مامی ترسیدیم ولی به خاطر تعهد و نومییدی مان بر آن فائق می آمدیم."

یکی از زنان دگرگونی خود را اینگونه شرح داد. او گفت که او دو بار مادران را از روی نیمکت تماشا کرده بود، بدون آنکه به خود جرات پیوستن به آنها را بدهد. سپس او برای سومین بار آنها را دید، جلوتر آمد: "نمی توانستم برگردم، نزدیک آنها رفتم. اولین سئوالی که آنها از من پرسیدند، این بود که چه کسی از شما ناپدید شده است؟ سپس احساس کردم همگی یک شخص هستیم. هیچکس سئوال نکرد موضع سیاسی تو چیست؟ تنها کاری که ما باید میکردیم این بود که تقاضا کنیم اطلاعاتی در مورد فرزندانمان به ما بدهند. از آن لحظه به بعد احساس کردم به جایی رسیده بودم که باید از آنجا به جنگ میرفتم."

در ماه جون، مادران پلازامایو هر پنج شنبه در ساعت 3:30 بعد از ظهر راهپیمائی میکردند که تا به امروز ادامه دارد. در 1982، آنها ادعا کردند که 2500 نفر عضو دارند. راهپیمائی به آنان قدرت میداد. آنها را دیگرگون میکرد. آنها دیگر با درد و ناله خود تنها نبودند. آنها وجه دیگری از خود کشف کرده بودند. آنها مادر شده بودند. مادران



تظاهرات هفتگی را شروع کردند که تا پیدا شدن دوباره فرزندانشان ادامه مییافت، و آماده بودند تا هر کار لازمی را در این مورد انجام دهند.

روش مادران پلازا مایو سبک جدیدی را به نمایش گذاشت که دیگر گروهها در سراسر جهان آنرا اقتباس کردند. آنها از سمبولهای مختلفی برای زنده کردن فرزندانشان استفاده میکردند. ابتدا آنها از نشانه های کاتولیکی استفاده کردند که یادآور فداکاری مسیح بود.

روشی را که اغلب به کار میبردند آن بود که اثر ناپدید شدن را به عکس آن تبدیل کنند، در مقابله با کوشش دولت در به فراموشی سپردن آنها، سعی در اثبات وجودشان داشته یاشند. آنها پیرهنهایی با عکس فرزندانشان می پوشیدند و یا عکس آنها را مانند مدالیون بر گردن میآویختند و یا بر پلاکارد حمل میکردند. بعنوان سمبل عدم خشونت، آنها روسری سفید بر سر میکردند که نام فرزندانشان بر آن گلدوزی شده بود. مادران سریلانکائی ساری سفید می پوشیدند و عکسهای قدیمی پسرانشان را حمل میکردند. در آرژانتین بسیاری از مادران بر روی زمین دراز کشیدند در حالیکه روی یک برگ کاغذ و یا پیاده رو طرح آنها را کشیده بودند. تصاویر خالی 30000 تن از آنان در سراسر بونئوس آیرس ظاهر شد که شامل نام، سن، و تاریخ ناپدید شدگی بود. این " ارواح ثابت قدم"، نامی که یک نویسنده در سال 1984 به آنها داده بود، "شکلی از هنر خبابانی شد که اصلیتش عملکرد هنر را که همانا تجدید خاطر است، آشکار میکرد".

مادر بودن، اسلحه و سپر

به گفته السا چینی در "مادر فوق العاده"، بسیار طبیعی است که اولین اقدام جسارت آمیز یک زن در انظار عمومی بر طبق وظیفه سنتی او بمنزله یک زن و مادر، تاکید بر ارزشهای اخلاقی باشد.⁸⁰ این زنان با استفاده از ارزشهای مادری بعنوان اسلحه و سپر در نبردشان، در بدترین سالهای سرکوب در آمریکای لاتین مبارزه خود را پیش بردند.⁸¹ بناتریز شومکرمی گوید: " آنها قادر بودند موقعیت مادرانه خود را به زرهی تبدیل کنند."⁸²

تصمیم گرد آمدن به عنوان مادران استراتژیک و اجتناب ناپذیر بود. آنها خود را به عنوان یک فعال یا مبارز معرفی نمیکردند؛ آنها خودشان را، با استفاده از اشارات مذهبی و غیر مذهبی، مادران خطاب میکردند. برای مثال، مادران پلازا مایو، بر اینکه در میدان تنها باشند پافشاری میکردند. هنگامیکه مردان آنها را حمایت میکردند، نقش مهمی در سرنوشت طرح آنها برای راهپیمائی در پلازا نداشتند. "تا حدودی، برخی از مردان منطق مردانه ابراز کردند که این کار راه به هیچ چیز و هیچ جا نمیرد. مثل چیزیکه غیرممکن باشد. این پدیده عجیب از گرد آمدن مادران تا بوجود آمدن نوعی آگاهی گروهی که تدریجا بر روی ساختار قدرت فشار میآورد، در این منطق نمی گنجید."⁸³

ابتدا به نظر میرسید قدرتمداران با این منطق مردانه موافق هستند. بی اعتقادی آشکار قدرتمندان، آمیخته با این واقعیت که مادران را " بلحاظ سیاسی در سایه"⁸⁴ میانگاشتند، به میزان مشخصی به مادران آزادی میداد تا در بیان عمومی مخالفت مشارکت کرده و برای آنان امکان دسترسی بهتری فراهم میکرد. یک مادر آرژانتینی شرح میدهد هنگامیکه او و همسرش برای جستجوی فرزندشان به دفاتر ارتشی رفته بودند، او راحتتر از همسرش به مقامات دسترسی یافته بود:

" آنها معمولاً بیرون می آمدند و می گفتند: "بیا تو مادر، تو میتوانی بیانی تو." شاید آنها فکر میکردند که به خاطر زن بودنمان راحت تر فریب می خوریم. در این زمان ما به تدریج به قدرت خود واقف شدیم."⁸⁵

در پلازا، مادران به تصورات سنتی از زن توسل جستند: مادر دولورسای تنهای سوگوار بر فرزند خود. آنها به آرامی، در حالیکه عکس فرزندانشان را بر سینه میفشردند، قدم میزدند، آنها انتظارات محافظه کارانه را ارضاء و ارزشهای خانوادگی و مادرانه را درخواست میکردند.



وقتی پلیس شروع به حمله به چند تن از مادران کرد، آنها با آزرده‌گی پرخاش کردند: "شما شرم نمیکنید که به یک مادری دفاع حمله میکنید؟ آیا شما فرزندان نداری؟ آیا شما هم اگر فرزند ناپدید شده ای داشتید، همان کاری رانمی کردید که ما داریم میکنیم؟"⁸⁶ در بیشتر موارد مادران با موفقیت از موقعیت سنتی مادر در دفاع از خود استفاده میکردند.

به نظر میرسید که دیدگاه زنان در چندین گروه از مادران در کشورهای مختلف در مورد مادری یکسان بوده و آنرا به منزله عامل تحرکشان و یک امتیاز استراتژیک در نبردشان برای حقوق بشر می انگارند. لویزا کوستا از اروگوئه گفت:

گروه مادران مورد احترام بوده و به خوبی پذیرفته شده اند. در اینجا مادران به منزله کسانی که حقیقت در دستشان است فرض میشوند. وقتی که مردم اروگوئه ما مادران را میبینند، آنچه را که میگوئیم باور میکنند، آنها به ما شک نمیکنند.⁸⁷

او توضیحش را با اینکه چگونه احساساتی بودن مادران یک امتیاز بود، ادامه داد: "دردی که ما را رنج داده است، بما کمک کرده است تا درد مردم دیگر را درک کنیم. دردی که در چهره ما نمایان است و شما میتوانید آنرا لمس و حس کنید."⁸⁸

گوادالوپ مخیا گفت که عشق مادران به فرزندانشان باعث میشود که واقعیت دردناک تر شود.⁸⁹ نقض مستقیم حقوق بشر آنها را برانگیخت تا کاری کنند. همچنان که مادران برای حقوق بشر تظاهرات میکردند، مادران دیگر را تشویق مینمودند. او افزود: "بعنوان مادر، مادران دیگر را به جنبش در می آوردیم."

آمالیا گونزالس از اروگوئه، احتمالاً بنیادی ترین دلیل تاثیر بخشی مادران به عنوان فعالین حقوق بشر را متذکر میشود: من باور میکنم که به عنوان یک مادر ما جرات و قدرت بیشتری داریم، زیرا آنها فرزندان ما هستند و ما برای آنها میجنگیم."

ویویان استرومبرگ، مدیر اجرایی آژانسی در نیویورک که مسائل مادران در کشورهای در حال توسعه را بررسی میکند، دلیل مقبولیت جهانی مادران را اینگونه توضیح میدهد: شنیدن دادخواست یک مادر بسیار دردناک است. از آنجائیکه هر کسی مادری دارد و یا داشته است، چیزی در درون شما، وقتی مادر دیگری را مشاهده میکنید، او را میبینید؛ این جهانشمولی آنست.⁹²

حکومت، گروههای مادران را از گروههای برانداز جدا کرد. مادران هیچ گونه قید ایدئولوژیکی و تجربه سیاسی برای نگران کردن آنها نداشتند. براساس مفاهیم فرهنگی و ایدئولوژیکی مادری، مادر بودن حس امنیتی را ایجاد میکرد. مادران از مقبولیت عمومی خود به عنوان مادر آگاه بوده و از آن به عنوان سپری استفاده میکردند.⁹³

همانطور که یکی از مادران پلازا مایو شرح میدهد:
" جوان بودن و مرد بودن در آرژانتین احتمال گناهکار بودن را در بر دارد. آنها پیشاپیش مظنون به داشتن نظریه براندازی متعلق به یک گروه انقلابی هستند. ما، زنانی پا به سن گذاشته با تمام آنچه سنت آرژانتینی ارائه میکند، مصمم شدیم که رهبران این مبارزه باشیم."⁹⁴

هر مصونیتی را که مادران نتوانستند به لحاظ اجتماعی و یا فرهنگی بدست آورند، آنرا با نوع نادری از شهادت که در خود یافتند، جایگزین کردند. در سال 1977 معاون وزیر کشور در حقوق بشر، پاتریشیا دیرین، از طرف پرزیدنت کارتر به آرژانتین فرستاده شد تا موقعیت حقوق بشر در آرژانتین را مستقیماً بررسی کند، او مادران پلازا مایو را چنین توصیف میکند:



" در این موقعیت که شما حکومتی دارید که مردم را میکشد و از هر راهی میکوشد تا آنها را بترساند، شخصی شهامت آنرا یافته است که همه چیزش را، زندگی، دارائی و کار خود را به مخاطره اندازد و... بگوید: نه این غلط است."⁹⁵

این زنان حاضر بودند تا همه هستی خویش را به مخاطره اندازند، چرا که باور بسیاری بر این بود که آنها دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتند. داستان هبه بونا فینی، موسس و رهبر یکی از شاخه های مادران پلازا مایو این نوع بخصوص شهامت را نشان میدهد: بعد از اینکه دو پسر و عروسش در 1976 ناپدید شدند، او همه جا را بدنبال آنها گشت، بی هیچ ثمری. در طول مدتی که او مکرراً با وزیر کشور آرژانتین ملاقات میکرد، مادران دیگری را که در جستجوی فرزندانشان بودند دید و به راهپیمائی های روز پنج شنبه آنها پیوست. همسر او فعالیتهايش را حمایت میکرد. با اینهمه او میگفت " شوهرش در آزمون ترسیده بود." ⁹⁶ هبه بونافینی بزودی ترس خود را از دست داد. او ترسیده بود، " هنگامیکه پلیس به ما (مادران) در بیرون پلازا با یک مسلسل حمله کرد. پلیسی فریاد زد "آماده؟" و ما فریادش را پاسخ دادیم "شلیک کن".⁹⁷ او حتی وقتیکه یکی از موسسین مادران پلازا مایو ناپدید شد و یا شبی یک فرد فالكون او را در راه خانه اش تعقیب میکرد، نترسید. "آرزوی ما برای پیدا کردن پسرانمان بسیار قویتر از ترس ما بود." زیرا "وقتی ما در باره فرزندانمان فکر میکنیم به آلام خود نمی اندیشیم."⁹⁸

شهامت که مادران در جنبش خود نشان دادند، تغییری جدی در تصور سنتی و مردسالارانه از شهامت بوجود آورد. شهامت که زنانه بود و مادرانه و بر اساس دفاع از فرزندانشان و حق زندگی.⁹⁹

از خوش حادثه، علیرغم روشهای صلح آمیز و رفتار مادرانه شان، آنها به جدی ترین نیروی برانداز تبدیل شدند. آنها در برابر فقدان فرزندانشان تسلیم نشدند و خستگی ناپذیر به مبارزه شان ادامه دادند. آنها با ارزشهای خانوادگی و مادرانه در تلاش برای بازیافتن خانواده شان، به مقابله با دولتی پرداختند که ادعای حفاظت از این ارزشها را داشت. همچنانکه خوننای نظامی به تهاجم علیه ملتی که آنان را مخالفین خود میانگاشت، ادامه میداد، همزمان مخالفان دیگری به وجود میاورد، مخالفان سرسختی در جنبش مادران. دولت بدترین مخالفان خود را بوجود می آورد، دشمنی که آرام نمی گرفت.

دریافتهای زیانبار

مردانی هستند که برای مادرشان هدیه می فرستند و بر در هر خانه ای از اهمیت مادر سخن میگویند. این مردان همانانی هستند که شب هنگام بر در خانه ها میروند و پسران و دختران مادران را می ربایند و در روشنائی روز سوگند میخورند که چنین نکرده اند.¹⁰⁰

با اینکه مادری به منزله یک اسلحه قوی و سپر برای مادران عمل کرد، جنبش مادران شکست ناپذیر نبود. زندگی روی یک ستون سنگی برای یک مادر میتواند کاملاً ناپایدار باشد. مانند یک پادشاه دست نشانده که فقط شکوه و جلال و آداب پادشاهی را اجرا میکند و عملاً از دخالت در روابط سیاسی منع شده است. همچنانست مادری که به وظائف و حیطة خانوادگی محدود شود. هر گاه که پای از ستون سنگی به پائین نهاده و از خانه خارج شود، به آسانی به انحراف کشیده میشود.¹⁰¹

هنگامیکه مادر به حوزه ای که پدرسالاری حاکم است پای میگذارد، او تشخیص میدهد که باید نقشی را که برایش مشخص شده انجام دهد. اثر مینویسد: "زنان ممکن است همچنانکه مسئولیتهای خود را در قبال خانه و خانواده اش انجام میدهند، در زندگی عمومی ظاهر شوند، آنها فعالیتهايشان را با ارزشهای منبعث از نقش مادرانه خود میامیزند."¹⁰²

همچنانکه مادران بیش از پیش مورد توجه عمومی قرار گرفتند و بعضی از گروهها نیز توجه بین المللی را به خود جلب کرده بودند، مادران به نوعی دیگر به قدرتمداران نگاه میکردند. تدریجاً با استحکام جایگاهشان به عنوان



فویترین تهدید برای حکومت، عملکرد آنها نبایح بیشتری ببار می آورد. دکتر مانورانی سارا و اناموتو، مادر سریلانکائی که پسرش دزیده و به قتل رسیده بود، رهبر گروه حقوق بشر (جبهه مادران) چنین نامه ای را دریافت کرد:

ما در مرگ پسران ریچارد، با شما احساس همدردی می کنیم . او نسبت به عدالت، سعادت و کامیابی وطن ما خائن بود، بنا براین از میان برداشته شد.....
شما در صدد انتقام مرگ پسران هستید، اگر چنین کنید. شما نیز خائن خواهید بود.....
در مرگ پسران مویه کنید، به عنوان یک مادر شما باید چنین کنید. هر قدم دیگری مرگ شما را در غیرمنتظره ترین زمان، در پی خواهد داشت،... فقط سکوت شمارا حفاظت خواهد کرد.¹⁰³

انتظار اینکه مادر باید در خلوت خود مویه کند و خاموش باشد، در آمریکای لاتین هم وجود دارد. عکس العمل اولیه ارتش آرژانتین، انکار مادران پلازا مایو بود. انکار محترمانه بزودی به تمسخر تبدیل شد و ارتش آنها را "زنان دیوانه پلازا مایو" خطاب کرد. هنوز ارتش نتوانسته بود طبیعت سیاسی اعمال مادران را تشخیص دهد و کوششی برای توقف آن نکرده بود.¹⁰⁴

هنگامیکه تصویر مادران در نظر رژیم نظامی آرژانتین دگرگون شد، برخورد آنها با مادران نیز تغییر کرد. گوربا بوندر اینگونه بحث میکند که عبور از سد بین حوزه عمل خصوصی و عمومی اثرات عمیقی برای زنان داشته است، رها شدن آنها از زندگی که "طبیعتاً مقدر شده" و ورود به زندگی "فعال اجتماعی"، جائیکه آنها میتوانند نقشی فعال، نه منفعل، در کنش سیاسی ایفا کنند.¹⁰⁵

ناگهان دیگر آنها فقط مادرانی که بدنبال فرزندانشان می گشتند، نبودند. آنها اجتماع پدرسالارانه سنتی را به چالش کشیدند. وقتی آنها به خیابانها رفتند، عناصری از زندگی عمومی شدند و مانند مخالفان سیاسی، نشان دادند که حاضرند هر نوع ریسکی را برای انجام حرکات انقلابیشان بپذیرند.¹⁰⁶

لحظه ای که حکومت آرژانتین به این امر واقف شد، تصمیم به سرکوبشان گرفتند. در 8 مارس 1977، مادران برای کار روی نامه ای که منتشر میشد در کلیسا با یکدیگر ملاقات کردند. وقتی آنها جلسه را ترک گفتند، 9 زن که یک راهبه فرانسوی هم در میان آنها بود، بوسیله مردانی سوار بر فرورد فالكون ربوده شدند. دو روز بعد یک راهبه دیگر فرانسوی و یکی از موسسین مادران پلازا مایو بنام آروچنا و لافور ناپدید شدند.

بعدها زنان راهبه را "راهبه های پرنده" نامیدند، زیرا آنها را بعد از شکنجه، از هلی کوپتر به دریا انداخته بودند. دیگر زنان، نهایتاً بعد از اعتراضات بین المللی، آزاد شدند. تنها موسس و رهبر مادران، آروچنا ویلافور در شمار ناپدید شدگان باقی ماند.

قوانین و سنتهای دیگری بر علیه مادرانی که به عنوان عناصری سیاسی شناخته میشدند عمل میکرد. این پاسخ به ظاهر متناقض، بنیانی مذهبی داشت. هرگاه یک زن به عنوان چیزی غیر از تصویری از خلوص مادرانه و مهربانی روحانی ملاحظه شود، شرافت او لکه دار میشود، در واقع او یک فاحشه میشود. اینجا کلیسا و دولت هر دو یکدیگر را پشتیبانی کرده و خانواده را به عنوان تنها فضای مناسب برای رهبری زنان تشخیص میدهند. آنها تیکه خارج از آن حوزه عمل میکنند، مانند مادران پلازا مایو، تنبیه شده اند.¹⁰⁸

دیگر، مادر دولورسا، که برای فرزندش گریه میکرد به عنوان تصویری پذیرفته شده، وجود نداشت، تصور دولت از زن اجتماعی یا مادر دیگرگون شد. در واقع شواهد نشان میدهند که زنانی که بوسیله تروریستهای دولتی شناسائی میشدند بسیار وحشیانه تر از هر کس دیگری شکنجه میشدند. "این شکنجه ترکیبی بود از انکار فرهنگی و اخلاقی و خرد کردن فیزیکی" با اجبار زندانی به "تحمل دگرگونی سریع از مادونا، زن ویا مادر قابل احترام، به یک فاحشه".¹⁰⁹



برابر انگاشتن زن بودن و مادر بودن، استراتژی متداولی است که رژیم‌های دیکتاتوری بکار می‌برند. آنها زنان را با قوانین غیرقابل تغییر مانند پرورش بچه‌ها در خانه و "کاستن درد و رنج با فداکاری‌هایی که ملت طالب آن است."¹¹⁰ تعریف می‌کردند. به این معنی که به هنگام عمل در خارج از آن حوزه، مادران نه تنها سیاسی و لکه دار میشدند، بلکه آنان اساساً قانون را می‌شکستند.

رژیم‌های نظامی بیشتر از هر دولت مقتدر دیگری به نقش پدرسالاری و موقعیت ممتاز مردانگی توجه و از آن دفاع می‌کنند.¹¹¹ در شیلی از اینهم فراتر رفته و بعد از کودتای نظامی 1973، پینوشه دیکتاتور شیلی آگاهانه و عمدتاً از ایدئولوژی مادری برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کرد. اینگونه تبلیغ میشد که زن نقشی طبیعی دارد. زنیکه از رژیم انتقاد میکرد، با دولت مخالفت می‌ورزید، حرکت مغایر با باور "زن فقط مادر" را انجام میداد، به عنوان زن "غیر طبیعی" شناخته میشد. بسیاری از زنان شیلیایی که انگ "معاند" خورده بودند، رفتار غیر انسانی را تجربه کردند که ناشی از آن بود که دولت آنان را "غیر طبیعی" مینامید.¹¹²

در شیلی، مانند آرژانتین، پافشاری بر فداکاری و اطاعت زنان در خانواده و جامعه، نتیجه عکس داد. از خوش حادثه، طبیعت سرکوب، دستگیری پسران و دختران، تنها به دگرگونی مادران به مخالفان سیاسی بسیار جدی منجر شد که به شکلی استراتژیک از مادری خود در جهت بقای خود استفاده می‌کردند.

هر چند مادری بیشتر امنیتی سمبلیک برای مادران ایجاد میکرد تا یک پناهگاه واقعی، اما دولت‌ها با این گمان که جنبش مقاومت باید توسط مردان سازمان یابد، از متوقف کردن آن خودداری کردند. نهایتاً، مقاومت مادران بسیار موثر بود زیرا زنانه، سنتی و دور از انتظار بود. طبق مشاهدات یک دانشگاهی در اروگوئه: "نیروهای مسلح نمی‌دانستند چگونه زنانی را که اساساً بیش از مادرانی متعهد نبودند، متوقف کنند."¹¹⁴

بررسی عملکرد

در چند مورد جنبش‌های حقوق بشر مادران برای یافتن فرزندانشان، توجه رسانه‌های گروهی را به خود جلب کرد و تصمیمات آمریکا برای اعطای کمک‌های خارجی را تحت تاثیر قرار داد. در آرژانتین مادران پلازا مایو مورد توجه قرار گرفته و حمایت بین‌المللی کسب کردند. در سال 1977 جیمی کارتر کمک‌های نظامی به آرژانتین را قطع کرد. همبستگی با مادران در سراسر جهان گسترش یافت، از راهپیمایی در ژنوا تا تظاهرات در هلند. مادر آرژانتینی رنه اپل بانوم در برنامه (60 دقیقه) شرکت کرد.

مادران پلازا مایو همچنین تحرکات گسترده‌ای را که به حیات رژیم نظامی پایان داد، رهبری کرد. آنها ناپدید شدگی را به مسئله‌ای که "هیچ حزب سیاسی نمیتوانست آنرا رد کرده و یا به مذاکره و اگداش کند"¹¹⁵ تبدیل کرده و مسائلی را مطرح کردند که موضوع اصلی بحث احزاب در 1983 شد. حزب رادیکال حتی از چند شعار حقوق بشری در مبارزه سیاسی خود استفاده کرد.¹¹⁶

با انتخاب دولت دمکراتیک در 1983، تمام شک و شبهه‌ای که مردم درباره مادران و جنگ کثیف آرژانتین داشتند، از میان رفت. مادران به اثبات رسیده بودند. آنها زنان دیوانه نبودند. طبق گفته رنه "در آغاز 1983 با بی اعتبار شدن رژیم نظامی بوسیله دولت دمکراتیک آرژانتین، ما ستاره شدیم، زیرا ما در حکومت جدید حقانیت داشتیم."¹¹⁷

با انتخاب راول آلفونسین به عنوان رئیس‌جمهور، دولت جدید کوشش کرد که به مسائل به تاخیر افتاده حقوق بشر، مسئله ناپدید شدگی بپردازد. راول آلفونسین کمیسیونی را برای بررسی وسیع در مورد نقض حقوق بشر از طرف رژیم نظامی سازمان داد که به انتشار گزارش هولناک و جامع بنام "دیگر بس است"¹¹⁸ انجامید.



ولی تا به امروز نه تنها در آرژانتین بلکه در کشورهای دیگر نیز، هدف اصلی مادران محقق نشده است. آنها هنوز هم از سرنوشت فرزندانشان بی اطلاع هستند و عاملین مجازات نشده اند. در آرژانتین برای مثال فقط تنها 9 تن از نظامیان رده بالا، در دادگاهی غیر نظامی مورد محاکمه قرار گرفته و احکام شامل زندانهای ابد تا عفو و عدم تعقیب کیفری بود. پرزیدنت آلفونسین از کنگره درخواست کرد که قانونی بگذراند تا افسران رده پائین که مجری شکنجه و قتل بودند آزاد شوند. با این توجیه که آنها در یک اجبار دولتی از دستورات پیروی می کرده اند.

بنا به گفته رنه ایل بانوم:

ما اطلاعاتی راجع به فرزندانمان دریافت نکردیم و عدالتی هم در کار نبوده است. ما در جستجوی انتقام نیستیم. ما فقط میخواهیم به زندگی آزادانه، تشویق و ارتقا، و پیوستن مجدد به جامعه آلهائی که مسئول جنایات نفرت انگیز بوده اند، کرامت انسانی را زیر پا گذاشتند، آدم ربایان و شکنجه گران و آدمکشان خاتمه داده شود.¹¹⁹

ماریا آدلا کارد میگوید:

مادر بودن من سبب نشد که به هدف اصلی خود، یافتن پسر، سلامت و زنده، و یا دانستن سرنوشت او، مانند سرنوشت 30000 ناپدید شده که من همه آنها را مانند فرزندان خود میدانم، برسم.¹²⁰

برای برخی از مادران، دموکراسی حتی محیط سخت تری برای کسب اطلاعات در باره فرزندانشان بوجود آورده است. بویژه به این دلیل که بقیه جامعه میخواهد به پیش رود و تراژدی ها را پشت سر بگذارد. آملیا گونزالس با اشاره به پسرش که 22ساله، دانشجوی پزشکی و در سال 1974 ربه شده بود، میگوید: "حال من میدانم که او مرده است." "در سال 1984 (وقتی دموکراسی در اورگوئه به قدرت رسید) ما تمام امیدمان را برای زنده یافتن او از دست دادیم."¹²¹

برخی اشاره کرده اند که جنبش حقوق بشر مادران بخاطر متمرکز بودن بر یک مسئله چندان موثر نبوده است. در واقع آنها تنها یک هدف داشتند، فرزندانشان. آنها با اعلام سیاسی نبودن، از بدست آوردن رهبری جنبش حقوق بشر که امکان آنرا داشتند، محروم شدند. با چنان محدودیتی، ظرفیت و قدرت آنان نمی توانست مورد استفاده مقاصد سیاسی وسیعتر قرار گیرد. حال در دوران دموکراسی آنها "نتوانسته اند نفوذ خود را حفظ کنند."¹²²

با اینکه در 1993 نفوذ سیاسی مادران محدود شده بود ولی نفوذ سمبلیک آنها باقی بود. مادران وجدان ملت بودند. آنها برای عدالت و کرامت انسانی بپا خاسته بودند. آنها همچنین یک الهام هستند: مادران پلازا مایو جنبش جدیدی از حقوق بشر رابر اساس رابطه بین مادر و فرزند و باور فرهنگی از مادری ابداع کردند که به عنوان نمونه توسط دیگران به کار گرفته شد.

نتیجه گیری: تنها گذشته

گامها ممکن است هزاران سال براین مکان نهاده شوند، آنها اما خون کسانی را که بر اینجا افتاده اند پاک نخواهند کرد، آن ساعتی که تو افتادی، حتی از ورای هزاران سال سکوت فراموش نخواهد شد.¹²¹
پابلو نرودا

نظر سنجی های عمومی در آرژانتین نشان میدهند که کشور میخواهد مسئله ناپدید شدگی را پشت سر گذارد. نتایج یک بررسی در سال 1985، تنها دو سال بعد از دموکراسی، حاکی از آن بود که پنجاه و نه درصد از مردم آرژانتین ادامه فعالیتهای مادران پلازا مایو را تأیید نمیکردند.¹²⁴



برای مادران، به هر حال مسئله ناپدیدشدگی حیاتی است. جنبشهای حقوق بشر بوجود آمده در شرایط حکومتهای تمامیت خواه، ممکن است در جلوه دمکراسی حل شوند. ولی جنبش مادران چنین نیست. جنبش آنها برای همیشه از رنج و تجربه شخصی آنان فروزان است. ویویان استرومبرگ می گوید: "به این صورت نیست که اگر پسر و یا دختر شما کشته، شکنجه و یا از هلیکوپتر انداخته شد، شما بتوانید بدنبال علائق دیگر خود بروید. حتی پنج سال بعد چیزی عوض نشده است، آن واقعه هنوز قسمتی از شماست. شما هرگز فراموش نخواهید کرد."¹²⁵

بسیاری از مادران در ابهام سرنوشت فرزندانمان باقی میمانند. آنها فراموش نکرده و نمیتوانند فراموش کنند. بسیاری از آنها در پشت پنجره های خود بانتظار مینشینند. رویای آنان مملو از امید دوباره پیوستن است. برخی از مادران اتاق فرزندانمان را به همان صورت نگاه میدارند، آنها میدانند ولی مطمئن نیستند. تا خبر قطعی سرنوشت فرزندانمان، امیدشان، هر چند ضعیف، باقی است. آنها دختران و پسرانمان را دفن نکرده اند، آنها حقیقتاً در مرگ فرزندانمان سوگواری نکرده اند. در بستر این ابهام، قویترین امید قابل تصور آرمیده است: امید یک مادر منتظر برای فرزند گمشده اش.

این امید است که جنبش مادران را قوی و زنده نگاه میدارد. آنانیکه میدانند دختران و پسرانمان مرده اند، با آرزوی یقین پیدا کردن از عدم بیهودگی مرگ آنان به حرکت در آمده اند. مادران نمیخواهند بخشی از تاریخ کشورشان در گوشه ای از موزه نظامی و یا نژادی باشند. برای آنان "نه حالی وجود دارد و نه آینده ای، تنها گذشته پایان ناپذیر خودر ادوباره و دوباره تکرار میکند."¹²⁶ آملیا گونزالس، یک مادر اوروگوئه ای میگوید: "من می خواهم تا دم مرگ بجنگم، زیرا عدالت به اندازه کافی وجود ندارد، افسران نظامی مجازات نشدند و همه چیز دفن گردیده است."¹²⁷ در سریلانکا، مانورانی ساروا ناموتا میگوید: من بانیاز به آشتی با گذشته حرکت میکنم نه با نگاهی به جلو. "آنها دروغهای خود را میگویند و ما هیچگاه شانس برای گفتن حقیقت نداریم."¹²⁸

اکنون مادران پلازا میو به دو گروه تقسیم شده اند: گروه موسسین، به نبرد خود برای حقوق بشر تا حصول اطمینان از مجازات مرتکبین جنایت متعهد مانده اند و گروه دوم به رهبری هبه بونافینی بیشتر سیاسی هستند و نه تنها برای حقوق بشر، بلکه برای عدالت اجتماعی و دیگر مسائل مبارزه میکنند. آنها میگویند از فرزندان گمشده اش بسیار آموخته اند و نبرد فرزندانمان برای دنیای عادلانه تر را ادامه میدهند. بونافینی میگوید: "ما از فرزندانمان زاده شدیم."¹²⁹

فراتر از همه، مادران کاری را که هر هفته برای سالیان متمادی انجام داده اند، ادامه میدهند؛ با آویختن عکس فرزندانمان بر سینه و یا دوختن نامشان بر لباسهایشان، آنها خاطره فرزندانمان را زنده نگاه میدارند. آنها متعهد به جلوگیری از غلتیدن آنان در فراموشی در شب و مهی هستند که رژیمهای نظامی برای آنها بوجود آورده بودند.

همانطوریکه رنه می گوید: "یاد آوری تنها تضمینی است که وحشت خود را تکرار نکند." تا اینجا، آنها یک مرکز فرهنگی در بوئنوس آیرس تاسیس کرده اند و علاوه بر راهپیمائی هفتگی در پلازا میو، آنها فعالیتهای گوناگونی را سازمان میدهند. در اواخر 1992، آنها فستیوال فیلم و بحثی متمرکز بر حقوق بشر بنام "سینمای خاطره" ترتیب دادند.

مادران به خاطره ای زنده تبدیل شده بودند، خاطره ای نه تنها برای فرزندان خودشان که برای آینده همه فرزندان.

فرزندان عزیزم، 16 سال غیبت، 16 سال به خاطر آوردن، شما در کنار من هستید و با من گام برمیدارید. من به عشق شما و رویاهای شما از برادری، عدالت و همبستگی وابسته ام. آدم ربایان و ناپدید کنندگان 30000 نفر از مردم، که سابقه و چهره آنان شناخته شده است، به شکرانه تصمیم نامردان سیاسی و شرکای جرم و سالوسان، آزاد هستند. علیرغم این قوانین پست و بخششهایی که اجازه میدهد این جنایتکاران در میان ما زندگی کنند، جامعه آنها را میشناسد و نشان کرده است. خاطره جمعی به سخن گفتن ادامه خواهد داد: فراموش مکن و مبخش.



رنه اپل باثوم نوامبر، 1992

Foot Notes

- 1- Chaim F. shatan, “ Genocide and Bereavement,” in Genocide in Paraguay, ed. Richard Arens (Philadelphia: Temple University Press 1976.), 116, quoting Eugene O’Neill from A moon for the Misbegotten.
- 2- “Las Madres de plaza de Mayo,” a film by Susana Munoz and Lourdes Portillo, 1985
- 3- Francesca Miller, Latin American Women and the search for social Justice (Hanover: University Press of New England, 1991), 2,11. The first Sri Lankan mothers’ movement, Mothers for Human Rights, began in 1990. The other, mothers’ Front, organized in 1991. In conversation with Asia Watch representative Jeannine Guthrie, she said that she believed that the Sri Lankan mothers’ group modeled themselves after the mothers group in Latin America. So far, I have not been successful in reaching any of the, others from Sri Lanka to confirm this.
- 4- Marjorie Agosin, The Mothers of the Plaza de Mayo: The story of Renee Epelbaum 1976-1985 (Stratford, Ontario: Williams & Wallace, 1998), 14
- 5- Lbid., 34.
- 6- Jeffrey Hillsen Utter, Marian Piety as a Sociocultural Factor in Argentina (New York: Columbia University, 1981), 138, quoting Jose Gobello y Jorge A. Bossio, Tangos: Letras y Letristas (Buenos Aires: Editorial plus Ultra, 1975), 86.



- 7- Evelyn P. Stevens, "Marianismo: The other face of Machismo," in *Female and Male in Latin America*, ed. Ann Pescatello, (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1973), 94.
- 8- Although differences between various Latin American countries are considerable, when compared to other areas of the world, the situation of the women is highly uniform. It is therefore possible to consider the region as a whole when discussing sex roles, and in this case, the role of the mother. Elizabeth Jelin, *women and social change in Latin America* (Atlantic Highlands, N.J.: Zed Book, 1990), 2
- 9- Marina Warner, *Alone of All of Her Sex: The Myth and Cult of the Virgin Mary* (New York: Vintage Books, 1976), 286.
- 10- Miller, note 3 above, 224.
- 11- Warner, note 9 above, 289.
- 12- Stevens, note 7 above, 94.
- 13- Elsa Chaney, *Supermadre: Women and politics in Latin America* (Austin: University of Texas Press, 1979), 17.
- 14- Utter, note 7 above, 92.
- 15- Stevens, note 7 above, 92.
- 16- Ena Campbell, "The Virgin of Guadalupe and the Female Self Image: A Mexican Case History," in *Mother Worship: Theme and Variations*, ed. James Preston (Chapel Hill: University of North Carolina, 1982), 20.
- 17- Utter, note 6 above, 139.
- 18- Ibid., 137
- 19- Ibid., 133



- 20- Ibid., 142, quoting Julio Malfud, *Psicologia de la Viveza Criolla* (Buenos Aires: Editorial Americalee, 1973).
- 21- Ibid.
- 22- Ibid., 146
- 23- Ibid., 137
- 24- Ibid.
- 25- Maria del Carmen Feijoo, "The Challenge of Constructing Civilian Peace: Women and Democracy in Argentina," in *The Women Movement in Latin America: Feminism and the Transition to Democracy*, ed. Jane Jaquette (Boston: Unwin Hyman, 1989) 88-89.
- 26- Utter, note 6 above, 488.
- 27- Joke Schrivers, *Mothers for Life: Motherhood and Marginalization in the North central Province of Sri Lanka* (Netherlands: euburon delft, 1985), 146, quoting Carla Roisseuw, *The Wrong End of the Rope: Women Coir Workers in Sri Lanka* (Columbo, Sri Lanka) leiden: Research Project Women and Development), 133.
- 28- A.J.Weeramunda, "The Milk Overflowing Ceremony in Sri Lanka," in *Mother Worship: themes and Variation*, ed. James Preston (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1982), 251.
- 29- Ibid., 259.
- 30- Jennifer, "Those who die for life cannot be called dead." In *The Harvard Human Rights Yearbook 1(1988)*: 51, quoting General Videla from J.Bousquet, *Las Locas De Plaza de Mayo*, (fundacion para la democracia, 1980), 178
- 31- Amnesty international, *Disappearances: A Workbook*, (New York: Amnesty International USA, 1981), 1.
- 32- Ibid., 2.



- 33- Ibid., quoting field Marshal Wilhelm Keitel, Chief of German High Command from William L. Shirer, *The Rise and Fall of the Third Reich*(New York: Simon and Schuster, 1960), 958.
- 34- Ibid.
- 35- Howard Kleinman, “Disappearances in Latin America: A Human Rights Perspective,” *New York University Journal of International Law and Politics* 19 (1987): 1040-41, referencing Dieterich, “Enforced Disappearances and corruption in Latin America,” *Crime and Social Justice* 25(1986): 40,45,51
- 36- Ibid
- 37- Christopher Morris, “Mothers Seek Action on the Disappeared,” *The Guardian*, 20Feb1991, 11.
- 38- Kleinman, note 35 above, 1034.
- 39- Amnesty Int’l, note 31 above 10.
- 40- John Simpson and Jana Bennett, *The Disappeared ad the Mothers of the Plaza*(New York: St. martin’s Press, 1985), 25.
- 41- “Las Madres de La Plaza de Mayo” note 2 above.
- 42- Simpson & Bennett, note 40 above, 25.
- 43- Steve Coll, “The Mothers Who Won’t Disappear.” *The Washington Post*, 3March 1991,sec.f, 1, col. 1.
- 44- Maryasa Navarro, “The Personal is Political,” in *Power and Popular Protest: Latin American Social Movements*, ed. Susan Eckstein (Berkley: University of California Press, 1989), 247.
- 45- Because the fate of a person who has disappeared is by definition unknown it is difficult to classify a disappearance as a specific violation of international human rights. The United Nations, however, does consider disappearances to violate several internationally recognized human rights in the Universal Declaration of Human Rights: A person’s guarantee to life, liberty and Security of person (Article 3); the right to an



effective remedy by a competent national tribunal for acts violating the fundamental rights granted by the constitution or law Article *); and the right to be free from arbitrary arrest and detention (Article 9).

- 46- Amnesty Int'l, note 31 above, 76.
- 47- Ibid., 82. It may be argued that prisoners ' relatives are subject to violations of the right to be free from torture, cruel inhuman or degrading treatment, as provided in Article 5 of the Universal Declaration of human rights.
- 48- "Human Rights and the Phenomenon of Disappearances, "Hearings before the subcommittee on International Organization of the Committee Foreign Affairs, House of representatives, Ninety-sixth Congress, 20,25 Sep.&Oct.1979, 4,186.
- 49- Amnesty Int'l, note 31 above, 109.
- 50- Ibid., quoting Dr. Robert Kavanaugh in A Psychology of Death and Ding, 40:
The process of mourning or grieving is essential for personal adaptation to loss...Through mourning one learns to adjust to the changes that must occur to following a loss. If the process unsatisfactory (if one has nit completed this process), then the chances of healthy adjustment are not as great.
See also Chiam Shatan, "Genocide and Bereavement," note 1 above, 115, on Freud who" elucidated the essential role of grief in helping the mourner let go missing part of life and acknowledging that it continues to exist only in the memory," Also supports nations that prohibitions of bereavement rituals are dehumanizing __" impacted grief." Ibid.
- 51- Amnesty Int'l, note 31 above, 109.
- 52- Subcommittee hearing, note 48 above, 117.
- 53- Personal interview conducted on 22 Oct. 1992.
- 54- Kleinman, note 35 above, 1041, quoting Dietrich, at 46.
- 55- Ariel Dorfman, "Mother's Day", New York Times, 7 May 1983, sec. A, 23.
- 56- Ibid.
- 57- Amnesty Int'l, Sri Lanka: Extra judicial Executions, Disappearances and Torture, 1987-1990), 30.



- 58- Margaret Randall, *Women Brave in the Face of Danger* (Crossing Press, 1985), quoting poem of Senora Blanka, forty-three, a single, mother of seven in Ecuador.
- 59- Maria del Carmen Feijoo and Monica Gongga, "Women in the Transition to Democracy," in *Women and Social Change in Latin America*, ed. Elizabeth Jelin (Atlantic Highlands, N.J.: Zed Books, 1990), 108.
- 60- Margaret Randal, *Sandino's Daughters: Testimonies of Nicaraguan Women in Struggle* (Vancouver, B.C.: New Star Books, 1981), 202, quoting Idiana Fernandez, who was killed by the National Guard in April 1979. She wrote this letter to the daughter, Claudia, a month before her death.
- 61- Interview with Jude Sunderland, Human Rights Watch, Washington, D.C. 14Oct. 1992
- 62- Navarro, note 44 above, 256.
- 63- Schirmer, note 30 above, 74-75.
- 64- Warner, note 9 above, 209, quoting Guisepppe Cammelli, ed. *Romano il Melode: Inni* ([Firenze] edizioni "Testi Cristiani" 1930), 336-61
- 65- Stevens, note 7 above, 96, citing Edwin Oliver James, *The Cult of Mother Goddess* (London: Times and Hudson, 1959) and Erich Neumann, *The Great Mother: An Analysis of the Archetype* (New York: pantheon Books, 1955).
- 66- Miller, note 3 above, 11.
- 67- Feijoo, note 25 above, 76.
- 68- Miller, note 3 above, 3.
- 69- Christopher Rees, "Lonely Vigil for the Loss of Innocents," *The Independent*, 15Oct. 1992, H8.
- 70- Schirimer, note 30 above, 71.



- 71- Miller, note 3 above, 8, quoting Elizabeth Jelin from *Los Movimientos Sociales en la Argentina Contemporanea* (Buenos Aires: Centro Editor de America Latina, 1985).
- 72- Agosin, note 4 above, 19.
- 73- Navarro, note 44 above, 249-50, as told by Anotokoletz to Navarro in July 1987: facts similarly conveyed in 9 Nov. 1992 questionnaire response sent to me by Maria Adela Gard de Anotokoletz.
- 74- Miller, note 3 above 8, quoting Jean Franco, “ Gender, Death and Resistance,” in *Plotting Women: Gender and Representation in Mexico* (New York: Columbia university Press, 1989).
- 75- Agosin, note 4 above, 34.
- 76- Woman speaking in the film “ Las Madres de Plaza de Mayo,” note 2 above.
- 77- Navarro, note 44 above, 251.
- 78- The film “ Las Madres de Plaza de Mayo” ends with a visual montage of women’s ___ presumably mothers’ ___ human right groups. Most of the groups are from countries in Latin America. However, one is from Lebanon. Aside from the two groups in Sri Lanka, Scholar and writer Marysa Navarro mentioned that other groups exist in Africa and the Middle East ___ although it is unclear whether they are specifically human rights groups or other types of mothers activist groups. This requires further exploration.
- 79- Valenza, “ making Love Visible,” *Vogue*, May 1984, 345.
- 80- Elsa Chaney, note 13 above, 22.
- 81- Schrimmer, note 30 above, 42.
- 82- Jane S. Jaquette, “Women and the New Democratic Politics,” in *The Women Movement in Latin America* (Boston: Unwin Hyman, 1989), 188, quoting Beatrice Schmukler.
- 83- Feijoo & Gongga, note 59 above, 91, citing *Alfonsia* (Argentine Periodical) May 1984, 10.



- 84- Navarro, note 44 above, 257.
- 85- Feijoo & Gongga, note 5 above, 91 quoting 2 Mujeres (Periodical) 100.
- 86- Schirmler, note 30 above, 68 quoting Jean-Pierre Bousquet, Las Locas de Plaza de Mayo (3d ed., 1983), 48.
- 87- Interview with Luisa cuesta, Uruguay, 22Oct. 1992, trans. by Nedla Meir.
- 88- Ibid.
- 89- Interview with Guadalope mejia, El Salvador, 22Oct.1992, trans. by Nedla Meir.
- 90- Ibid.
- 91- Interview with Amalia Gonzales, Uruguay, 22Oct. 1992, trans. by Nedla Meir.
- 92- Interview with Vivian Stromberg, Executive Director, Madres, 15 Oct. 1992.
- 93- Navarro, note 44 above, 257.
- 94- Schirmer, note 30 above, 68, quoting Jean-Pierre Bousqute, Las Locas de Plaza de Mayo, 80.
- 95- As quoted on-camera in the film “ Las Madres de Plaza de Mayo,” note 2 above.
- 96- Navarro, note 44 above, 253, quoting Hebe Bonaini from Humor, Oct. 1982.
- 97- Ibid.
- 98- Navarro, note 44 above, 253, quoting from Humor, Oct. 1982.
- 99- Scott Mainwaring and Eduardo Viola, “New Social Movements, Political Culture and Democracy: Brazil and Argentina,” Working Paper #33, The Helen Kellogg Institute for International Studies, Dec. 1984, 42.



- 100- Dorfman, note 55 above.
- 101- June E. Hahner, *Women in Latin American History: Their Lives and Views* (Los Angeles: UCLA Latin America Centre Publications, 1976), 2.
- 102- Utter, note 6 above, 148-49.
- 103- Steve Coll, "The Mother's Who Won't Disappear," *Washington Post*, 3Mar. 1991, sec. F, 1, col. 3, quoting anonymous letter received by Manorani Saravanamuttu.
- 104- Navarro, note 44 above, 251.
- 105- Jaquette, note 82 above, 188-89.
- 106- Marjorie Agosin, "A Visit to the Mothers of the Plaza de Mayo," *Human Rights Quarterly* 9 (1987): 434.
- 107- Agosin, note 4 above, 20.
- 108- Schirmer, note 30 above, 73.
- 109- Ximena Bunster-burotto, "Surviving Beyond Fear: Women and Torture in Latin America," eds. June Nash and Helen Safa (*South Hadley, MA: Bergin and Garvey*, 1985), 298.
- 110- Miller, note 3 above, 211.
- 111- Bunster-burotto, note 108 above, 300.
- 112- Miller, note 3 above, 211.
- 113- It would be interesting to find out what happened to male human rights activists during this same period. It is clear that during the military regime many activists, such as labor union organizers and social workers "disappeared."



- 114- Carina Perelli, "Putting Conservatism to Good Use: Women and Unorthodox Politics in Uruguay, from breakdown to transition," in *The Women's Movement in Latin America* (Boston: Unwin Hyman, 1989), 109.
- 115- Navarro, note 44 above, 255.
- 116- Mainwaring & Viola, note 98 above, 50.
- 117- Agosin note 4, above, 34, quoting Renne Epelbaum.
- 118- *Nunca Más: the Report of the Argentine National Commission on the Disappeared* (New York: Farrar, Straus, and Giroux, 1986).
- 119- Letter to author, 17 Nov. 1992.
- 120- Survey response, 9Nov. 1992.
- 121- Phone interview with author, 22 Oct. 1992.
- 122- Jaquette, note 82 above, 189.
- 123- House Subcommittee Hearings, note 48 above, 117, quoting poet Pablo Neruda.
- 124- Schirmer, note 30 above, 53; FEDEFAM Annual Report 82, 1987.
- 125- Personal interview 15 Oct. 1992.
- 126- Shatan, note 1 above, 116.
- 127- Personal interview, 22 Oct. 1992
- 128- Coll, note 43 above, F8.
- 129- As told to Kris Thalammer, conveyed to author in interview on Dec. 1992
- 130- Letter to author, 17 Nov.1992.



بیداران

ایرانی بدون زندان، شکنجه و اعدام ممکن است

131- As printed in Argentine newspaper Pagina 12, 5 Nov. 1992 (sent to author by Renne Epelbaum, 17 Nov. 1992).